جمع‌بندی نسبت به معنای «لم یزل»

در این چند لحظه این مطلب را عرض کنم. روی این توضیح، اصل کلمه‌ی «ازل»، «لم یزل» شد. حضرت علی‌ه السلام هم اول فرمودند: «ازلیة الوجود»، که اصل معادل «ازل» را در جمله بعدی قرار دادند؛ «فان قبل لم یزل». «لم یزل» به چه معنا است؟ «زوال» لغت قرآنی است. در کتبی مثل مفردات، التحقیق، مجمع البحرین آمده است. در کتاب‌های دیگر هم مفصل راجع به آن بحث شده است. آقای حسن جبل هم آورده است. شاید یکی از لطیف‌ترین کتاب‌هایی که زوال را توضیح داده است، همین آقای حسن جبل است.

در مقایسی و دیگران در مورد زوال می‌گویند به این معنا است که چیزی از بین برود و یا حرکت کند. این جور معانی‌ای را برای زوال گفته‌اند. ایشان زوال را در کجا آورده است؟ در کجا به‌دنبال زوال بگردیم؟ در «زلّ». ایشان «ز» و «ل» را اصل می‌گیرد، بعد «واو» را به‌عنوان ملحقی برای آن قرار می‌دهد؛ «زول».

خُب، ایشان در کتابش[1] چه می‌گوید؟ اصل «زلّ» را به این صورت معنا می‌کنند. «ز» را به‌معنای [ازدحام معنا می‌کنند]، «ل» هم نزد ایشان به‌معنای استقلال است. این‌ها به مقصود بنده مربوط نیست. ایشان با توضیحاتی که قبلاً عرض کرده بودم، می‌گوید «زوال» به چه معنا است. می‌گوید اصل «زلّ» لغزش است. کسی که روی سطحی راه می‌رود، چه زمانی به او می‌گویید «زلّ»؟ وقتی از راه رفتن معمولی یک دفعه تکان می‌خورد. از محل خودش آن طرفتر می‌رود. «ز» و «ل» این معنا را برای حرکت سریعی که انجام می‌دهد، افاده می‌کند. در این‌جا «واو» چه کار می‌کند؟ ایشان می‌گویند برای اجتماع است. من به معانی‌ای که او می‌گوید کاری ندارم. می‌خواهم از حرف‌هایی که او زده است، روش بحث او را عرض کنم. «واو» چه کار می‌کند؟ یکی از کارهایی که «واو» انجام می‌دهد و خیلی از جاها وقتی در عین الفعل اضافه می‌شود، حالت پایین آوردن چیزی و سست کردن آن است. وقتی می‌خواهید یک مادّه لغوی را تلطیف کنید و آن را سست کنید، یک «واو» وسط آن می‌آید. مثل «هون». موارد زیادی دارد که این «واو» این کار را انجام می‌دهد.

آن‌چه که در «زول» می‌خواهم، بگویم، این است: «زلّ» یک حرکتی سفت، سخت و سریع. وقتی «واو» وسط آن می‌آید، همین حرکت را با نحو لطیف لایدرک می‌کند. اصل معنای «زوال» این است: «زال أی حال، تحرّک». در صفحه‌ی دویست و نود و هفت هست. اگر «زوال» به‌معنای یک حرکت لطیفی باشد که از حالی به حال دیگر برود، «لم یزل» به چه معنا است؟ یعنی ذات خداوند متعال به‌هیچ‌وجه حرکت سریع و مکانی نکرده است که هیچ، زوال هم در آن نبوده است، یعنی به‌صورت لطیف هم از حالی به حالی نرفته است. در فروق اللغة می‌گوید: «زوال» دو حالت دارد، یکی از حالی به حالی برود و یکی از حالی به عدم برود. لذا می‌گوید در انتقال، حتماً به منتقل الیه نیاز داریم. اما در «زوال»، به منتقل الیه نیازی نداریم. در مریضی می‌گوید: «زالت علتی». «زالت» یعنی رفت. اما اگر بگوییم «انتقل»، باید بگوییم به کجا منتقل شد.

خُب، اگر «زوال» به‌معنای حرکت باشد، آن هم یک حرکت لطیف به‌سوی عدم - چون یکی از لطیف‌ترین حرکت‌ها، حرکت موجود به‌سوی عدم است؛ محو می‌شود؛ چیزی از خودش به جا نگذاشته که خشونت حرکت را برازش کند - یا از حرکتی لطیفی که از حالی به حال دیگر می‌رود، اگر اینطور بگوییم، «زوال» چه می‌شود؟؛ به‌معنای حرکت لطیف می‌شود. «لم یزل» یعنی ذات خداوند متعال از حرکت، از تبدل، از حالی به حالی رفتن، مطلقاً مبرا است. اگر اینطور باشد، حال «ازل» را معنا کنید. «لم یزل» یعنی به‌هیچوجه تغیر، تحول، از حالی به حالی رفتن، ولو به لطف معانی‌اش، در او نیست؛ تحرک، حرکت جوهری، ذاتی، مکانی در او نیست. اگر «لم یزل» به «ازل» تبدیل شده است، معنای «ازل» چه می‌شود؟؛ یعنی بدون حرکت. یعنی یک چیزی است مافوق تبدل، مافوق تحول، مافوق اینکه یک حرکت لطیفی به لطف معنایی‌اش در او صورت بگیرد. پس «الازل» به‌معنای «موجودی که همیشه بوده» نیست. این معنا، معنای دقیق «ازل» نیست. «الازل» یعنی آنچه که اصلاً سیلان، تحرک، تبدل، تغیر در او معنا ندارد. پس اینکه حضرت علیه السلام «ازلیة الوجود» فرمودند، یعنی اگر می‌گویید: «کان اللّه»، چه به اصل وجود و چه به صفاتش، یعنی «ازلیة الوجود»؛ یعنی وجودی است که ثبوت محض است. «کان» کان ماضوی نیست، کانی است که دلالت بر ثبوت وجود او دارد. ثبوت ورای زمان و مکان و تحول است. «و اذا قیل لم یزل»؛ حال که این ثبوت را برای او آوردیم، این ثبوت هم «علی تاویل نفی العدم» است. می‌خواهیم بگوییم معدوم نیست، نه اینکه باز دوباره بخواهیم برای این ثبوت یک وجه صفتی برای ذاتش در نظر بگیریم.

پس مجموع این جمله چه می‌شود؟ یعنی برای خداوند متعال، «کان»، «لم یزل»، «ازل» به کار می‌رود، اما هیچکدام از اینها بو و رنگ زمان ندارد. بو و رنگ ورای حرکت دارد؛ حرکتی که راسم زمان است. وقتی در او به‌هیچوجه حرکت معنا ندارد، وقتی چیزی که راسم زمان است در او اصلاً معنا ندارد، پس خود زمان هم، در او، اصلاً معنا ندارد. ببینید چقدر زیبا است. حالت انّی به چه صورت است؟ چرا زمان در او نیست؟ چون مبدأ زمان که حرکت است، در او نیست. پس به‌هیچوجه زوال و تحرک در او نیست، به‌معنای نفی العدم که لازمه‌ی آن هم نفی الزمان است. این حاصل عرض بنده است.

---

[1]. حسن جبل، المعجم الاستقاقی المؤصل، ج ۲، ص ۹۱۰: «(صوتيا): الزاي تعبر عن اكتناز وازدحام، واللام عن استقلال، والفصل منهما يعبر عن انزلاق محدود (كأنما عن دفع وزحم) يأخذ معه الجسم كله (استقلال). وفي (زول) تعبر الواو عن اشتمال، ويعبر الترکيب عن تحرك إرادي خفيف (والإرادية مقابل الاشتمال لأن الإرادة في الزائل)».

بازبینی #2
ایجاد شده 28 ژانویه 2024 14:55:59 توسط ... .
به روزرسانی شده 1 فوریه 2024 14:09:20 توسط ... .